

تلمیحات قرآنی در اشعار نظام الدین محمود قمر اصفهانی^۱

فاطمه افشارپور

دانشجوی کارشناسی ترم ۳ رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون

چکیده

انگیزه و بیان مسئله:

اولین موضوعی که مرا به سمت دیوان شعری نظام الدین محمود قمر اصفهانی سوق داد: گمنامی شاعر بود؛ لذا تا قبل از مطالعه درباره این شاعر حتی اسم وی نیز برایم نا آشنا بود، و به علت مختصر اطلاعاتی که در خصوص این شاعر وجود داشت "شاعری گمنام" نامیده شده است، همچنین از تاریخ تولد و وفات وی هم اطلاعات کاملی در اختیار نبوده است، و با استناد به اینکه نظام الدین در دیوان شعریش اتابک سعد بن زنگی را مدح کرده بود بر می آید که وی مدتی از زندگی اتابک را درک کرده و گفته اند: نظام الدین محمود قمر اصفهانی متولد: اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است. ابتدا در این مقاله به شرح مختصری از زندگی شاعر اشاره نمودم، و بعد از آن به بیان تلمیحات شعری در دیوان نظام الدین محمود قمر اصفهانی از منظر قرآن، سخنان اهل بیت، نهج البلاغه، نهج الفصاحه و کتب حدیث پرداخته ام. تلمیحات اشاره شده در این مقاله را با بیان خلاصه ای از آنها شرح میدهم:

- بررسی معنای لغوی واژه خلیفه، مراد از خلیفه چه کسانی هستند.
 - ارزش و اهمیت نماز در بیان احادیث، نماز عامل سعادت و رهایی از دوزخ.
 - برتری مقام انسان بر فرشتگان.
 - ردیلت های اخلاقی از جمله: حسد، حرص، شهوت، غضب، تکبر.
 - نجات یافتن و متوسل شدن به پیامبر.
 - راضی به رضای خدا و تسلیم بودن در برابر تقدیرات الهی.
 - ضمانت رزق و روزی و مقدر بودن روزی.
- واژه های کلیدی:** واژگان کلیدی: خلیفه، خلافت، ترس، هوس، کرامت انسان، حرص، شهوت. *

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

مقدمه:

تلمیح:

تلمیح (Indicating) در لغت: «سبک نگریستن» و «به گوشه چشم اشاره کردن» است، و در فن بدیع عبارت است از اینکه: نویسنده یا شاعر برای اثبات سخن خود به آیه ای، حدیثی (یا قصه ای یا مثلی یا شعری) مشهور و معروف اشاره کند، و یا اینکه از اصطلاحات علوم استفاده کند، بی آنکه صریحاً متذکر استفاده ی خود باشد، در حقیقت بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) این ویژگی را دارد که با وجود ایجاز و اختصار، به اشاره، حاوی بسیاری نکته هاست ولی البته درک آن معانی بدون تدبیر و ممارست در قرآن و حدیث برای همه کس دریافتنی نیست. (همایی ۱۳۶۴)

برای مثال چند نمونه از اینها را شرح می دهیم:

ز می غرور مستی مکن ای زبون شیطان
 پدرت خلیفه بوده است خلفی بُدی تو زنهار
 این بیت اشاره دارد به آیه: (۳۰) از سوره بقره که معروف است به: «آیه خلافت» (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) و به یاد آر وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فسادکنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من چیزی می دانم (از اسرار خلقت بشر) که شما نمی دانید.

به نماز پنج گانه برهی ز "هفت دوزخ"
 به صفا و صدق و نیت برسی به "چهار انهار"
 ارزش و اهمیت نماز:

نماز، ستون دین است لذا آن را مرز میان کفر و ایمان شمرده اند. برخی از مردم اصولاً نماز به جا نمی آورند و از اسلام فقط نام آن را یدک می کشند. اما برخی دیگر هر چند که نماز می خوانند ولی آن را سبک می شمارند و حق آن را به تمام و کمال ادا نمی کنند. از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: لیس منی من استخف بصلاته؛ هر کس نماز را سبک شمارد از من نیست. «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»: «وای به حال نماز گزاران، نماز گزارانی که نماز را سبک می شمارند.» (ماعون آیه ۵۴) (کلینی رازی، ۱۳۷۷)

* روش کار: کتابخانه ای*

در این مقاله سعی کردم به بررسی تلمیحات در یکی از شعرهای نظام الدین محمود قمر اصفهانی پردازم، ابتدا دیوان اشعار نظام الدین محمود قمر اصفهانی را پیدا کردم و با مراجعه به فرهنگ لغت به معانی آنها پرداختم، اشعار را دسته بندی نمودم و اشاره هایی را که در اشعارش شده بود با ارتباطی معنایی آنها با قرآن و سخنان اهل بیت و نهج البلاغه و نهج الفصاحه و معراج السعادت و.... بررسی نمودم، در هر بیت شعری شاعر، ابتدا حدیثی متناسب با آن را آوردم و توضیح مختصری در خصوص آن ذکر کردم. و با نگاهی کلی به دیوان نظام الدین محمود قمر اصفهانی دریافتم که پردازش این شاعر حول محور: ادبیات عرفانی است؛ و اشعارش بیشتر از عرفان منشأ گرفته و همچنین خود او نیز بنظر می آید عارف بوده است که توانسته دیوان شعری خود را مملو از این چنین تلمیحاتی نموده باشد.

مروری بر زندگی نامه نظام الدین محمود قمر اصفهانی:

نام و لقب:

تذکره نویسان از او بصورت " نظام الدین محمود قمر اصفهانی " یا " صفاهانی " یاد کرده اند ، و نوشته اند متخلص به " نظام " بوده است ولی همانطور که دیده میشود نظام الدین محمود قمر است نه قمری ؛ اظهار نظر درباره وجه تسمیه قمر آنطور که مؤلف عرفات و به پیروی از او صاحب صُحُف ابراهیم و واله داغستانی نوشته اند آسان نیست، ولی میتوان احتمال داد که قمر شهرت نظام الدین محمود بوده است، اساساً قمر و قمری منسوب به قمر در کشور های اسلامی عنوان لقب یا شهرت متداولی را داشته است کما اینکه عبد مناف جدّ رسول اکرم (ص) ملقب به قمر بوده است و حضرت عباس برادر سیدالشهدا امام حسین علیه اسلام را قمر بنی هاشم می گفته اند. حجاج ابن سلیمان و جعفر بن عبدالله از محدثان قدیم شهرت به قمری داشته اند. وهمچنین اسم یکی از پرده های موسیقی " قمر " بوده است. احتمال میرود تبدیل قمر به قمری در تذکره هایی نظیر ریاض الشعرا و صُحُف ابراهیم و مَجْمَعُ الفُصَحَاء شهرت تخلص قمری بوده است؛ زیرا قمری آملی مداح ملکشاه خوارزمی و قمری مازندرانی مداح شمس المعالی قابوس وشمگیر قبل از قمر اصفهانی می زیسته است و در واقع قمری تخلص شناخته شده و مأنوس بوده است. نظام الدین لقب رسمی یا اسلامی قمر بوده و این نوع القاب معمولاً بوسیله دربار ها و مراکز قدرت داده می شده است و جنبه رسمی داشته است. ولی در قبال این نوع القاب رسمی گاهی القابی وجود داشته است که از طرف مردم به کسی داده می شده و جنبه رسمی داشته، در واقع مُبْتَن خَلق و خو و بیان کننده خصائص روحی و اخلاقی و جسمانی او بوده است. بدیهی است این نوع القاب که بوسیله مردم و به طور طبیعی بوجود می آمده اند بیشتر شهرت و رواج داشته است و حتی بهتر از اسم وسیله شناسایی اشخاص می شده است ، نمونه این نوع القاب را میتوان در : سبک های قدیم از جمله در داستان قدیمی سمک و عیار و هزار و یک شب مشاهده کرد و حتی حسنک با کاف تحبیب یا تصغیر در تاریخ بیهقی را باید از همین قماش به شمار آورد چنان که یادگار این نوع شهرت و لقب هنوز کما بیش در خراسان و شاید در سایر نقاط ایران باقی مانده است، ناگفته نماند که شمس قیس با نقل یکی از رباعیات قمر از گوینده آن به صورت " امیر محمود قمری " یاد کرده است و طبعاً به علت قدمت العجم باید مورد توجه قرار بگیرد.

تخلص:

مؤلف صُحُف ابراهیم به نقل از عرفات می نویسد: « تخلص وی "نظام" است.» هدایت در مجمع الفصحاء ترجمه او را ذیل " نظام اصفهانی " آورده است. بنابراین میتوان گفت تخلص وی "نظام" از لقبش نظام الدین گرفته شده است. به این نکته هم باید توجه داشت که اغلب اشعار قمر تخلص ندارد ولی در چند قصیده " نظام " آورده و گاه بر طریق و برمنوال ندرت هم " محمود " گفته است .

تاریخ تولد و وفات:

بدیهی است وقتی از شرح حال کسی اطلاع کافی در دست نباشد اظهار نظر درباره تاریخ تولد و وفات وی هم امکان پذیر نیست و در مورد قمر باید با استفاده از قرائن موجود متوسل به حدس و تقریب شد. یکی از قرائن قابل توجه جمله دعایی «طاب مثواه» در آخر مقدمه نسخه ایندیا افیس است و چون این نسخه درفاصله سالهای ۶۱۳ و ۶۱۴ نوشته شده است معلوم می شود در آن تاریخ قمر در قید حیات نبوده است. از طرف دیگر در دیوان قمر ، اشعاری در مدح اتابک سعد بن زنگی دیده میشود و چون این اتابک به شهادت تاریخ از ۵۹۹ تا ۶۲۳ سلطنت کرده است لازم می آید که قمر قسمتی از دوران او را درک کرده باشد و در نتیجه تاریخ فوت قمر به سالهای ۵۹۹ تا ۶۱۴ محدود می شود. با این فرض اگر اشاره به پنجاه و سه سالگی یا پنجاه و چند سالگی شاعر را که خود در اشعارش دارد در نظر بگیریم دوران زندگی قمر در نیمه دوم قرن ششم و شاید اوائل قرن هفتم هجری قرار گیرد و به این حساب با رعایت احتیاط چند سال اضافه به تولد قمر به تقریب در حدود ۵۵۰ هجری قمری منسجم خواهد شد .

(بینش، ۱۳۶۳) (صفا ، ۱۳۷۱)

تلمیحات:

- ۱- چو فروغ صبح پیری بدمید گرد رخسار
نفسی ز خمر غفلت نشوی هنوز بیدار
- ۲- زمی غرور مستی مکن ای زبون شیطان
پدرت خلیفه بوده است خلفی بُدی توزنهار
- بررسی معنای لغوی واژه «خلیفه»:

اهمیت بحث خلافت: آیه خلافت از آیات عمده در مباحث انسان شناسی است و در بحث خلافت انسان در زمین مطالب جالبی را مطرح می نماید. این آیه جایگاه انسان را در نظام آفرینش و ارزش و رتبه او را بیان می کند. مفسران و صاحب نظران درخصوص این آیه به مطالب فراوانی اشاره کرده اند که از آن جمله می توان به چگونگی خلافت انسان در زمین، منشأ پیدایش انسان، جایگاه و فضیلت انسان نسبت به دیگر موجودات هستی و به عبارتی اشرف مخلوقات بودن اشاره کرد.

آیه معروف به: "آیه خلافت" این گونه می درخشد: (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ). و به یاد آر وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانید. (بقره آیه ۳۰) در این آیه مسئله خلافت انسان در روی زمین مطرح میشود که: نگرانی فرشتگان از فساد های بشر و توضیح و توجیه خداوند در سجده ی آنان در برابر نخستین انسانها را بدنبال دارد. فرشتگان، یا از طریق اخبار الهی و یا مشاهده ی انسان های قبل از حضرت آدم در عوالم دیگر، یا در همین عالم، یا به خاطر پیش بینی صحیحی که از انسان خاکی و مادی و تراحم های طبیعی آنها داشتند، خونریزی و فساد انسان را پیش بینی می کردند. گرچه همه انسانها، استعداد خلیفه شدن خدا را دارند، اما همه خلیفه ی خدا نیستند. چون برخی از آنها با رفتار خود به اندازه ی ای سقوط می کنند که از حیوان هم پست تر می شوند. چنانکه قرآن می فرماید:

(وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ حَقًّا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده ایم، زیرا که دل ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی فهمند، و چشم ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی نگرند و گوش ها دارند ولی بدان (معارف حق را) نمی شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می روند) و آنها همان غافلانند. (اعراف آیه ۱۷۹) قرارگاه این خلیفه: زمین است، ولی لیاقت او تا: (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) : پس به فاصله مقدار دو کمان (یا دو ذراع) یا کمتر، (از پیامبر) فاصله داشت. (نجم آیه ۹)

به دیگران اجازه دهید سوال کنند، خداوند به فرشتگان اذن داد تا سوال کنند وگرنه ملائک، بدون اجازه حرف نمی زنند و فرشتگان می دانستند که برای آفریده ای، هدفی عالی در کار است. خداوند در آفرینش انسان موضوع فرشتگان را مطرح می کند، زیرا: انسان، مخلوق ویژه ای است که ساخت مادی او به بهترین قوام بوده است «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» و در او روح خدایی دمیده می شود و بعد از خلقت او خداوند به خود تبریک گفته است: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» خدایی که دائماً حاضر، ناظر و قیوم است چه نیازی به جانشین دارد؟

اولاً: جانشینی انسان، نه به خاطر نیاز و عجز خداوند است؛ بلکه این مقام بخاطر کرامت و فضیلت رتبه انسانیت است. ثانیاً: نظام آفرینش براساس واسطه هاست؛ یعنی: با اینکه خداوند مستقیماً قادر بر انجام هرکاری است ولی برای اجرای امور واسطه هایی را قرار داده؛ که نمونه هایی را بیان می کنیم:

با اینکه مدبر اصلی اوست؛ «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ هَمَانَا:

پروردگار شما همان خدایی است که آسمان ها و این زمین را در (مدتی مساوی) شش روز (یا شش شبانه روز یا در شش دوران) بیافرید، سپس بر تخت (اقتدار و تدبیر) استیلا و استقرار یافت همواره کار (آفرینش) را (طبق قانون علل و اسباب

تدبیر می کند هیچ شفاعت گری (واسطه ای میان علل و معلول های جهان) نیست مگر پس از اذن او ؛ این است خدایی که پروردگار شماسست پس او را بپرستید آیا متذکر نمی شوید؟! (یونس آیه ۳) * لکن فرشتگان را مدبّر هستی قرار داده است « فالدبّرات أمراً »

با اینکه شفاء به دست اوست؛ « وَ إِذَا مَرَضْتُ فَبَهُوَ يَشْفِينِ : و چون بیمار شوم او شفایم می بخشد. » اما در غسل شفاء قرار داده است. « فیه شفاء » (شعرا آیه ۸۰)

با اینکه علم غیب مخصوص اوست « وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ » می گویند: چرا او از جانب پروردگارش معجزه ای (که به ناچار مردم را به ایمان وا دارد نظیر ناقه صالح ، عصای موسی ، آمدن فرشته) نازل نگردیده؟ بگو: جز این نیست که (امور پشت پرده) غیب در اختیار خداوند است (و شاید نازل نماید) پس منتظر باشید که من نیز حتماً با شما از منتظرانم. « انما الغیب لله » (لکن بخشی از آن را برای بعضی از بندگان صالح ظاهر می کند.) (یونس آیه ۲۰)

إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً : مگر کسی را که برگزیده از فرستاده (فرشته به سوی پیامبران و فرستاده پیامبر به سوی مردم که او را مطلع می نماید) ، پس خداوند از پیش رو و پشت سر او نگرهبانانی (از فرشتگان محافظ) روانه می کند (تا رسولان ملکی و بشری را از مزاحمت شیاطین مصون دارند ، « الآمن ارتضى من رسول » (جن آیه ۲۷)

برای قضاوت درباره موجودات باید تمام خیرات و شرارت های آنها را کنار هم گذاشت و نباید زود قضاوت کرد. فرشتگان خود را دیدند که تسبیح و حمد خداوند آنها بیشتر از انسان است. ابلیس نیز خود را می بیند و میگوید : من از آتشم و آدم از خاک و زیر بار نمی رود. اما خداوند متعال مجموعه ای را می ببیند که انسان بهتر است و می فرماید : «آتی أعلم ما لا تعلمون» پیام هایی که از آیه فوق بدست می آید:

- خداوند ابتدا اسباب زندگی را برای انسان فراهم کرده است ، سپس او را آفرید. « خلق لكم ما فی الارض جمیعاً ... اذ قال ربك للملائكة » (نهج البلاغه خطبه ۹۱)
- آفرینش ملائکه ، قبل از آدم بوده است، زیرا خداوند آفریدن انسان را با آنان در میان گذاشت.
- انتصاب خلیفه و جانشین و حاکم الهی ، تنها بدست خداست. « آتی جاعل فی الارض خلیفه »
- انسان، جانشین دائمی خداوند در زمین است « جاعل »
- انسان می تواند اشرف مخلوقات و لایق مقام خلیفه الهی باشد « جاعل فی الارض خلیفه »
- ملائکه، فساد و خونریزی را کار دائمی انسان می دانستند. « یفسد ... ویسفک »
- حاکم و خلیفه الهی باید عادل باشد نه فاسق و فاسد ، خلیفه نباید « یفسد فی الارض » باشد. (قرآنی، ۱۳۸۳)

همچنین علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» می گوید: «خلافت نامبرده اختصاصی به شخص آدم علیه السلام ندارد بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند دلیل و مؤید این عمومیت خلافت، آیه (اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح) شما را پس از قوم نوح خلیفه ها کرد و آیه (ثم جعلناکم خلائف فی الارض) سپس شما را خلیفه ها در زمین کردیم و آیه (و جعلکم خلفاء الارض) و شما را خلیفه ها در زمین کند می باشد» (بقره آیات ۳۰ تا ۳۳)

پس مراد از خلیفه در این آیه : نوع انسانی است ؛ گرچه در این آیه «خلیفه» به صورت مفرد آمده و به نظر می رسد که تنها بر آدم علیه السلام انطباق دارد ولی خداوند تنها آدم را اراده نکرده است بلکه نوع انسان را برای خلافت اراده کرده است، و دلیل آن سخن علامه طباطبایی می باشد که می فرماید: «خداوند سبحان در پاسخ و ردّ پیشنهاد ملائکه مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از خلیفه زمین نفی نکرد و نفرمود که : نه ، خلیفه ای که من در زمین می گذارم خونریزی نخواهد کرد و فساد بر نمی انگیزد و از سویی نیز ادعای فرشتگان را مبنی بر این که ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم انکار ننمود بلکه آنان را در این ادعای خود تصدیق فرمود» ؛ از این سخن برمی آید که منظور از خلیفه: نوع انسان است، چرا که اگر فقط مراد از «

خلیفه، آدم علیه السلام بود، آدم علیه السلام که پیامبر است و از پیامبر خدا فساد و خونریزی سر نمی زند، ملائکه این را می دانستند و آنچه برایشان سؤال برانگیز بوده مسأله خلافت آدم علیه السلام و فرزندان اوست. (طباطبائی، ۱۳۷۴) نتیجه: از آنچه بیان شد می توان دریافت که «خلیفه» یعنی کسی که: جای شخص دیگر می نشیند.

- ۳- ز و رای عرش هر دم به تو می رسد پیامی
که نه جای تست دنیا؛ دل از این مقام بردار
- ۴- به نماز کاهلی بس به گه صبح چون شد
به خدا که تا چینی نشوی ز جمع ابرار
- ۵- به نماز پنج گانه برهی ز "هفت دوزخ"
به صفا و صدق و نیت برسی به "چهار انهار"

ارزش و اهمیت نماز:

نماز، ستون دین است لذا آن را مرز میان کفر و ایمان شمرده اند. برخی از مردم اصولاً نماز به جا نمی آورند و از اسلام فقط نام آن را یاد می کنند. اما برخی دیگر هر چند که نماز می خوانند ولی آن را سبک می شمارند و حق آن را به تمام و کمال ادا نمی کنند. از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: لیس منی من استخف بصلاته؛ هر کس نماز را سبک شمارد از من نیست. «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»: «وای به حال نماز گزاران، نماز گزارانی که نماز را سبک می شمارند.» (ماعون آیه ۴ و ۵) (کلینی رازی، ۱۳۷۷)

نماز عامل نجات از عذاب الهی:

دنیای مادی که ما در آن زندگی میکنیم گذرگاهی بیش نیست و انسان برای هدفی ابدی و غرضی خلق شده است. دنیا محل کاشت و آخرت جای برداشت است تمام تلاش و همت انسان عاقل در این امر خلاصه میشود که خود را به کمالات نفسانی رسانده تا در زندگی اخروی از نعمت های الهی که همان آثار و نتایج اعمال دنیوی اوست برخوردار گردد. در این دنیا که حیات موقت ما در آن تقدیر و تعیین شده اگر با اعمال حسنه همراه باشد در آخرت رضوان الهی را بدنبال دارد و اگر با اعمال سیئه همراه باشد عذاب الهی را به ارمغان می آورد. آنچه که می تواند موجب نجات و رهایی انسان از عذاب و خشم الهی گردد و او را از جهنم دور ساخته و وارد جنت نماید نماز است.

چنانچه پیامبر (ص) فرموده اند: تَجَوَّأْ أَنْفُسِكُمْ إِعْمَلُوا وَخَيْرٌ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ «و خودتان را از عذاب الهی نجات دهید و عمل کنید که بهترین اعمال نماز شماس است. نماز، بهترین توشه اخروی است و بهترین وسیله برای رساندن بنده به درجات عالی و موجب تحریم آتش است. چگونه ممکن است که جسم و قلب انسانی هماهنگ در مقابل پروردگارش تعظیم کند و خدا آن بدن را در قیامت در آتش قهر خود بسوزاند؟ چنین چیزی ممکن نیست چنانچه امام باقر(ع) فرموده اند: «هیچ مومنی نیست که در وقت نماز در حال سجده و یارکوع یا قیام باشد مگر اینکه خدا جسمش را بر آتش حرام کرده است.»

عبدالرحمن بن سمره می گوید: روزی محضر پیامبر بودم، حضرت فرمودند من دیشب عجایبی دیدم عرض کردم یا رسول الله جان و اهل و اولاد ما فدای تو باد برای ما بیان بفرمایید چه دیدید؟ حضرت فرمود: دیدم مردی از امت مرا که ملائکه عذاب او را محاصره کرده بودند در این حال نمازش آمد و مانع از عذابش شد.

در روایتی طولانی از پیامبر اکرم چنین فرمودند «ای فرزندان آدم آتشی را که با دست خود بر افروختید خاموش کنید پس بر می خیزند و وضو میگیرند بعد از آن گناهان و معاصی شان ساقط میشود آن هنگام که نماز می خوانند هرچه از زشتی ها که در ما بین دو نماز مرتکب شده اند بخشوده می شود. مجدداً در ما بین دو نماز آتش می افروزند. همین که هنگام نماز ظهر فرا می رسد منادی حق فرا رسد منادی حق ندا در دهد که ای انسانها برخیزید و آتشی را که برای سوزاندن خویش برافروخته اید خاموش کنید پس برمی خیزند و وضو میگیرند و نماز را به جا می آورند آنگاه هر چه که در ما بین دو نماز مرتکب شده بودند بخشوده میشود. و هر گاه وقت نماز عصر فرا رسد چنین است که در نماز ظهر گذشت و با فرا رسیدن وقت نماز مغرب و اقامه آن، معصیت های قبل از مغرب او آمرزیده می شود پس می خوابند در حالیکه آمرزیده شده اند و چیزی از گناهان بر آنان نیست بعد از آن گروهی در راه خیر سیر می کنند و گروهی در راه شر»

و خلاصه اینکه: «نماز بنده خدا در محشر تاجی است بر سر او، و موجب نورانیت صورتش، لباس برای بدن وی و ساتر و حایل بین او و آتش جهنم است.» (خلیلی، ۱۳۹۰)

نماز، عامل سعادت:

از نظر قرآن کریم نماز عامل فلاح و رستگاری انسان است. قرآن کریم در اوصاف متّقین می فرماید:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ:

آنها که به غیب ایمان دارند (به امور پنهان از حواس مانند خدا، وحی، فرشتگان و معاد) و نماز را برپا می کنند (خضوع در برابر حق دارند) و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می نمایند. (بقره آیه ۳)

وقتی پیامبر اکرم (ص) اوصاف نماز را برای شخصی بیان کرد آن شخص گفت: واللّه لا زیدُ علیها ولا أنقصُ منها؛ به خدا قسم من چیزی از نماز نه کم میکنم و نه زیاد انجام میدهم، پیامبر اکرم فرمود: أفلح إن صدق: این شخص اگر راست بگوید به سعادت دست یافته است. (دهقان، ۱۳۸۴)

۶- چه کنی شروع کاری که خلاف شرع و عقل است چه نشانی آن نهالی که ندامت آورد بار

زیور عقل:

امام علی (ع) می فرماید: العَقلُ زَینُ وَالْحَمقُ شَینُ: عقل زینت آدمی و حماقت نادانی و زشتی است. (باصد حدیث مصطفی خلیلی)

از مهم ترین معیار های احکام و قوانین دین: عقلانیت دینی است هیچ حکمی در شریعت اسلامی بدون حکمت و تبیین عقلانی نیست. معانی مختلفی در کتاب اهل لغت نسبت به لفظ عقل بیان شده است، در المعجم عقل گاهی به معنای قید و بند می آید، لذا عَقَلْتُ البعیر یعنی: شَدَدْتُه بِالْعُقَالِ بدین معنا که: حیوان را با بندی به جایی بستن که در این صورت حیوان معقول است یعنی بسته شده یا مقید محسوب می شود همچنین عقل معنای دیگری هم دارد و آن نقطه مقابل جهل یا حماقت بوده به معنای فهم، معرفت و ادراک به کار میرود. در آدمی قوه ای است جهت قبول علم، در صورتی که معرفت برای این قوه حاصل میشود.

به آن عقل گفته میشود البته گاهی نسبت به خود آن قوه هم عقل به کار رفته است که در اینصورت معنای سومی برای عقل شکل می گیرد لذا عقل سه معنا خواهد داشت که عبارت اند از: ۱- بند ۲- علم ۳- نیروی قبول علم.

به منظور کشف معنای این واژه در قرآن و نحوه کاربرد آن در قرآن لازم است، به تحلیلی تفصیلی در مورد آیات مربوط دست زد از بررسی مجموع آیات، نکاتی بدست می آید اول آنکه عقل هرچه باشد در واژگان قرآنی امری در جهت هدایت است و اگر در این راستا قرار نگیرد هرچه باشد قرآن به آن عقل اطلاق نمی کند: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاهُمْ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» آنگاه که به منکران گفته می شود از خدا و رسولش پیروی کنید آنان نیاکان خود را بهانه قرار داده و می گویند ما به آیین آباء خویشیم. قرآن در جواب می فرماید: اگر آبا و نیاکان شما اهل عقل و هدایت نبوده اند آیا باز هم از آنها تبعیت می کردید؟ نیاکان آنان چه بسا علم زیادی داشتند ولی قرآن عقل را از آنها نفی میکند لذا عالم با عاقل متفاوت است و تفاوت در این است که علم آنها علم هدایتی نبود تا عقل باشد.

تعقل آنگاه تعقل است که: در مسیر هدایت پذیری انجام شود، آنگاه که انسان به تعقل نشیند امر او به هدایت پذیری می انجامد. لذا عقل هدایتگر و عقل پیشه عقلی آزاد است: وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ: و او گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقل نمی کردید. ظاهر این آیه این است که: تعقل با ضلالت همسو و سازگار نیست. لذا سه ویژگی از تعقل بدست آمده؛ یکی آنکه باید در جهت هدایت و کاهش و رفع ضلالت باشد دیگر آنکه از حمود و تعصب کاسته و بر حریت و آزادی عقلانی بیفزاید و نهایت آنکه عقل باعث کشف آیات الهی است: كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ:

خداوند اینگونه آیات خود را برای شما [بروشنی] بیان می کند؛ باشد که خرد خود را بکار گیرید. (۲۴۲ بقره)

اساساً هدف از بیان آیه: زمینه سازی تعقل برای انسان است تا دست عقل به آنها برسد و انسان را به غایت نزدیک کند. (فقالی، ۱۳۹۴)

رهایی از ندامت:

برای این که گرفتار ندامت نشویم، باید عواملی که موجب ندامت و پشیمانی است، را شناسایی کنیم و تا حد امکان از آن پرهیز نماییم و اجازه ندهیم در زندگی ما حضور جدی و مؤثر یابد و بتواند ما را در حالتی قرار دهند که نتیجه طبیعی آن بیماری روحی و روانی به نام پشیمانی و ندامت است. البته پشیمانی از یک نظر خوب است، زیرا بیانگر بیداری و هوشیاری شخص پس از عبور از خطا و اشتباه و گناه و یا هر عاملی دیگری است، اما نباید فراموش کرد که ندامت و پشیمانی در بسیاری از موارد نه تنها توان روانی آدمی را می‌گیرد و انسان را دلسرد می‌کند و دچار افسردگی می‌نماید، بلکه بیانگر این معناست که: مسیری نادرست پیموده شده که قابل جبران نیست.

انسان پشیمان هر چند انسانی با وجدان بیدار، و عقل سالم است، زیرا توانسته است به تبیین و تشخیص حق از باطل برسد و امکان بازگشت در برخی از موارد فراهم آورد و بخشی از کار باطل و نادرست خود را تصحیح و اصلاح نماید، ولی در بسیاری از موارد، این ندامت سودی ندارد، چرا که باید آثار خطا و اشتباه و گناه خویش را بپذیرد بی آنکه قدرت جبران را بیابد. به عنوان نمونه خداوند در آیاتی از پشیمانی و ندامت مستکبران در قیامت یاد می‌کند که این حسرت و ندامت ایشان، هیچ تاثیری در حالشان و عذاب های دوزخی نخواهد داشت. (زمر آیات ۵۶، ۵۹ و ۶۰)

بنابراین، لازم است تا انسان عاقل پیش از گرفتاری در ندامت و پشیمانی عوامل ندامت را شناسایی کرده و به دام آنها دچار نشویم.

۷- نه دوزخ است بیمت نه بهشت امید داری
نه به شرع می روی ره نه به عقل می کنی کار

ایمنی از مکر الهی:

اگر آدمی از عذاب الهی و امتحانات او هراس نداشته باشد و در عظمت و جلال او تأمل نکند و نیندیشد و در دل اندیشه مؤاخذه او را نداشته باشد سبب غفلت از عظمت رب العزة و جهل و مبتلا شدن به امتحانات آن حضرت می‌شود و یا نتیجه ای ناشی از عدم اعتقاد به محاسبه روز قیامت و جزا و پاداش دادن اعمال از نیک و بد، یا عدم اطمینان به سعه رحمت و رأفت او را در پی دارد.

و این صفت از هر یک از این اسباب که ناشی شده باشد از صفات مهلکه و موجب نکال و خسران مال است، چون باعث آن یا کفر است یا جهل یا غرور یا عجب، و هر یک از آنها راهی است که آدمی را به هلاکت می‌کشاند. و اخبار و آیات بر مذمت ایمنی از مکر خدا مستفیض، و در کتاب کریم وارد است که « فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون » یعنی: « از مکر خدا ایمن نمی‌گردند مگر جماعت زینکاران » (الأعراف آیه ۹۹) به تواتر ثابت شده است که: طایفه فرشتگان و خیل پیغمبران از مکر الهی خائف و ترسان اند.

بعد از آنکه خداوند انسان را آفرید و از روح خود در او دمید شیطان که تا آن زمان در صف فرشتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوند عرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار. من از حیث عنصر و گوهر و ذات از آدم علیه السلام برترم، کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بلند من نمی‌رسد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده‌ام و او از عنصر تیره و بی ارزش گل. پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند! خداوند هم به خاطر سرپیچی از دستور و سجده نکردن بر آدم، او را ندا داد و فرمود از میان ملائکه و بهشت پرنعمت و جاوید و سعادت ابدی من بیرون شو؛ زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی، رانده گشتی و ان علیک لعنتی الی یوم الدین؛ لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد (آیه ۳۵ سوره حجرات)

همچنان که مروی است: آنچه از ابلیس سرزد و مردود درگاه احدیت شد، و به آن لعن رسید، جبرئیل و میکائیل که از مقربان بارگاه رب جلیل اند با هم به گریه و زاری نشستند، خطاب الهی به ایشان رسید که: چه شده است شما را؟ و به چه سبب گریه می‌کنید؟ عرض کردند که: پروردگارا! از امتحان تو می‌ترسیم و از ابتلای تو ایمن نیستیم. پس خداوند جلیل فرمود که: همیشه چنین باشید و از مکر من ایمن نگردید مروی است که: حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و جبرئیل امین از خوف خدا گریستند، پس خدا به ایشان وحی فرستاد که چرا می‌گریید و حال آنکه من شما را ایمن گردانیدم؟

عرض کردند: کیست که از آزمایش تو ایمن شود گویا که ایمن نشدن ایشان از این راه بود که ایمن نبودند از اینکه خدا فرمودند که: من شما را ایمن کردم، از راه امتحان و آزمایش باشد، یا اگر خوف ایشان تسکین یابد معلوم شود که ایشان از مکر ایمن «گشته اند و وفا به قول خود نموده اند» یعنی: «حسی الله»: همچنان که چون ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را در منجینق گذاردند که به آتش افکنند، گفت: خدا کافی است مرا در هر حال و هیچ چیز دیگر را اعتنا ندارم. و چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرمود و جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا از هوا به او رسیده، گفت: ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو؛ گفت: حاجت دارم اما نه به تو گفت: به آنکه حاجت داری بخواه و طلب کن. «حاجتی داری بگو تا بر آرم گفت: «علمه بحالی حسبی عن مقالی» «با وجود علم او به حال من، احتیاج بگفتن من نیست» زهی بزرگوار شخصی که در چنین حالی به روح القدس التفات نکرد و ذات شریفش از بوته امتحان، تمام عیار برآمد و خدای - تعالی - فرمود: «و ابراهیم الذی وفی» یعنی: و ابراهیمی که به گفته خود وفا کرد و به غیر من التفات و اعتنا نکرد پس بنده مؤمن باید در هیچ حال از آزمایش و امتحان خدا غافل ننشیند همچنان که ملائکه و انبیاء ایمن نبودند و مؤاخذه و عذاب الهی را فراموش نکنند. (نراقی، ۱۳۶۲)

تو به بوی جرعه مستی چه کنی هوای خمار

۸- تو ز بیم مرگ مُردی چه کنی حدیث مردان

ترس از مرگ در کفر و گمراهی:

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخنش را با این آیه پایان می بخشد که: «از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمیرید.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴)

بدون تردید از همه بدتر مرگ در حال کفر و گمراهی است. حضرت علی علیه السلام با بیانی لبریز از احساس درد از مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می نالد. او درباره مردم دوران جاهلیت می گوید که: «هیچ حریمی را حرمت نمی نهادند فرزندان را در میانشان ارج و منزلتی نبود. به دور از نظام دینی زندگی کرده و در حال کفر جان می سپردند.» (نهج البلاغه خطبه ۱۵۱)

به تو دارد آن تعلق چه کنی به عقل هُش دار

۹- ملکی و دیوی آر تو دو صفت شناس ناقص

و گر انحطاط جویی بتری ز دیو صدبار

۱۰- ز فرشته بهتر آیی اگر سر ترقی است

علت برتری انسان بر فرشتگان از منظر قرآن:

خداوند در قرآن می فرماید: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم. (اسراء آیه ۷۰)

اهمیت بحث کرامت در آیه ذکر شده:

کرامت گاهی کرامت معنوی و اکتسابی نزد خداست، مثل کرامتی که خاص اهل تقواست، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ تَقْوَاهُمْ: وگاهی کرامت در آفرینش است نظیر: احسن تقویم؛ که در خلقت انسان آمده است. مراد از کرمانا آیه: احتمالاً وجه دوم باشد. کرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است، و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم است. انسان برتر از فرشته است، زیرا:

الف: انسان مسجود فرشتگان است.
ب: فرشته، عقل محض است و شهوت ندارد و از این رو به ارزش کمال انسان نیست، هرکه عقلش را بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج: در شب معراج، جبرئیل به پیامبر گفت: تو امام باش تا به تو اقتدا کنم، زیرا خداوند شمارا برتری داده است.

با آنکه خداوند بشر را بر همه موجودات، حتی فرشتگان برتری داد: «فَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا» ولی سوء انتخاب و عمل ناپسند انسان او را به پست ترین درجه «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و به مرتبه حیوانات و پست تر از آن پایین می آورد «كَمِثْلِ الْحَمَارِ» «کمثل الکل» «کالنعام بل هم اضل» «کالحجارة او اشد» در آیه

برای انسان هم کرامت مطرح است، هم فضیلت «کَرَمْنَا فَضَّلْنَا» شاید تفاوت این دو عبارت باشد از: الف: کرامت، امتیازی است که در دیگران نیست، اما فضیلت امتیازی است که در دیگران نیز هست. ب: کرامت اشاره به نعمت های خدادادی در وجود انسان است، بدون تلاش. ولی فضیلت: اشاره به نعمت هایی است که با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهی دست آمده است. ج: کرامت مربوط به نعمت های مادی است، ولی فضیلت مربوط به نعمت های معنوی است. پیام هایی که از آیه فوق بدست می آید:

- توجه انسان به مقام و کرامت خود، سبب شکر و دوری از کفران است. «بما کفرتم... و لقد کَرَمْنَا»
- نه تنها حضرت آدم، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است. «کَرَمْنَا بَنِي آدَمَ»
- تفاوت انسان با جانداران دیگر و برتری او بسیار زیاد است. «لقد کَرَمْنَا... فَضَّلْنَا هُمْ... تَفْضِيلًا»
- زمینه های رشد و کمال انسان از سوی خدا است. «کَرَمْنَا حَمَلْنَا رِزْقًا فَضَّلْنَا خَلْقَنَا»

همچنین انسان در پرتو ایمان و عمل صالح، کمالاتی را به دست می آورد و از جهت همین کمال اختیاری است که می تواند به مراتب بالای هستی دست یابد و از فرشتگان نیز برتر شود و به مقام قاب قوسین دست یابد. چنانچه قرآن در توصیف مقام پیامبر می فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد. تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود. (نجم آیه ۸ و ۹)

و با به دلیل ضعف و پستی روحی و پیروی از هواهای نفسانی از حیوانات نیز پست تر شود چنان که قرآن می فرماید: أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند. (فرقان آیه ۴۴)

حضرت علی(ع) در این باره می فرماید: خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و انسان. فرشتگان عقل دارند، بدون شهوت و غضب. حیوانات مجموعه ای شهوت و غضب اند و عقل ندارند. اما انسان مجموعه ای است از هر دو تا کدامین غالب آید. اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر می گردد.

حال با توجه به مطالب مذکور می گوئیم که از آیات قرآن و روایات بدست می آید که خداوند انسان را از حیث ذات و امکانات وجودی برتر از فرشتگان خلق کرده است و در وجود او این امکان را نهاده است که در سایه برخورداری از علم الهی و انجام اعمال صالح به مقامی بالاتر از مقام فرشتگان دست یابد در نتیجه هر انسانی بالقوه برتر از ملائک و فرشتگان است و لازمه برتری بالقوه انسان بر ملائک این نیست که هر انسانی بالفعل نیز برتر از ملائک و فرشتگان باشد. چراکه انسان می تواند با بی اعتنایی به این عنایت و لطف ویژه الهی و پیروی از هوس ها به مقام حیوانات سقوط کند و حتی بدتر از حیوانات هم بشود در نتیجه نمی توانیم بگوئیم که تنها علت برتری انسان بر ملائک برخورداری از علم الهی است. بلکه علم الهی به کمک عمل صالح باعث برتری انسان می شود. (تفسیر نور قرائتی، ۱۳۸۳)

۱۱-به سوال گاه مردان که حجابها نباشد

چو زنان خجل بمانی ز گذشته کار و کردار

۱۲-خرد این کجایند که تو سال و ماه داری

خر طبع در تنعم ز دون مسیح ناهار

مسیح: که اسم حضرت عیسی است در اینجا کنایه از روح و جان است بنابراین میتوان مفهوم این بیت را به این صورت خلاصه کرد: دائم در تنعم و تن پروری بودن و به جسم پرداختن و روح را بی غذا گذاشتن شرط عقل نیست و چنین عملی را خرد نمی پسندد.

سسستی و تن پروری:

مردمانی که حرمت خویش را نگه نمی دارند و راه خواهش را بر خود هموار سازند، به تن پروری و سستی کشیده می شوند؛ و استعدادها و توان هایشان به جای آن که در عرصه کار و تلاش و خلاقیت ظهور کند به بطالت و کسالت گرفتار می شود، و جامعه به وجودی «کل = سربار» تبدیل می گردد. همان پدیده ای که نزد هدایتگران الهی به غایب زشت و پست معرفی شده، و به شدت نفی و طرد شده است، چنانکه در زبان پیامبر اکرم مورد لعنت اعلام شده است: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ» مورد لعنت است آنکه خود را سربار دیگران سازد. عادت به خواهش، راه تلاش را بر آدمی می بندد و زمینه ساز سستی و تن پروری می شود، مَسْعَدَةُ بن صدقه نقل کرده است که امام صادق (ع) در نامه ای به یکی از یاران خویش نوشت: لَا تَكْسَلْ عَشْنَ مَعِشَتِكَ فَتَكُونَ كَلًّا عَلَى غَيْرِكَ: «برای تامین مخارج زندگی خود سستی و کاهلی نداشته باش که در اینصورت سربار دیگران خواهی شد. (دلشادتهرانی ۱۳۹۳)

انسان نباید نفس پرور و شهوتران باشد یعنی همیشه دنبال تمایلات نفسانی خود باشد. یعنی اگر انسان زیاد دنبال پرورش تن به معنی نفس پروری برود به جسمش زیان می رساند. آدم نفس پرور فقط درباره شکمش فکر می کند که لذت شکم را هرچه بیشتر ببرد، و شک ندارد که کسی که می خواهد جسمش را سالم نگه دارد نمی تواند این جور باشد، بلکه باید با شکم پرستی مبارزه کند. یک آدم تنبل و تن پرور دنبال لذتهای دیگر است.

مبارزه با هوس:

جاهِدُوا أَهْوَانَكُمْ تَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ : باهوس های خود مبارزه کنید تا بر نفس خود تسلط یابید. (نهج الفصاحه ۱۲۹۵)

۱۳- اگر آن مسیح یک دم برود ره طبیعت ز تومبرزی بماند پُراستخوان مردار
 ۱۴- تن بی گزند خواهی خورش و لباس کم کن دل بی نیاز خواهی هوس محال بگذار
 پیامبر صلی الله علیه و آله: مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَ مَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ : هر کس کم بخورد، سالم می ماند و هر کس زیاد بخورد تنش بیمار می شود و قساوت قلب پیدا می کند. (نهج الفصاحه ص ۷۲۸، ح ۲۷۷۹)
 مذمت شره و مفاسد شکم پرستی :

«هر که از شر شکم و زبان و فرج خود محفوظ و درامان بماند از همه بدیها محفوظ است» و از این جهت سید کائنات فرمود که : وای بر امت من از حلقوم و فرجشان : و فرمود که بیشتر چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است و نیز فرمودند که مخفی نماند که همچنان آن سرور خبر داده، هلاکت اکثر مردمان به واسطه این دو چیز است . و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرد که بدتر از شکمش باشد : و کافی است از برای آدمیزاد چند لقمه که او را زنده بدارد و فرمود که : « بهترین شما در نزد خدا از حیثیت منزلت و مرتبه کسانی هستند که : بیشتر گرسنگی می کشند، و تفکر می کنند» .

لقمان به پسر خود گفت : که ای فرزند! چون معده پر شود قوه فکر می خوابد. و حکمت و دانائی لال می شود . و اعضا و جوارح از عبادت باز می ایستند هر گاه شکم سیر شد طغیان می کند و اقرب وقت بنده را به سوی خدا وقتی است که: شکم او سبک باشد . و دشمن ترین حالت از برای بنده در نزد خداوند، حالتی است که شکم او ممتلی باشد. (نراقی، ۱۳۶۲)

* همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خرپروری.* (بوستان سعدی باب ششم - قناعت)

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جهاد کنید با نفسهای خود به گرسنگی و تشنگی، پس به درستی که اجر و ثواب آن مثل اجر کسی است که در راه خدا جهاد کند. و عملی در نزد خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست بهترین مردمان کسی است که کم باشد خوراک و خنده او، و راضی باشد از لباس به آنچه عورت او را بیوشدو فرمود که کم چیز خوردن عبادت است و فرمود که : خدا مباهات و فخر می کند ملائکه را به کسی که خوراک او در دنیا کم باشد. و می فرماید : نگاه کنیده بنده من که او را در دنیا مبتلا کردم به غذا و آب و آنها رابه جهت من ترک کرد. شاهد باشیدای ملائکه من! که از هیچ خوردنی به

جهت من نمی گذرد مگر اینکه در جاتی در بهشت به او عوض می دهم نزدیکترین مردم به خدادر روز قیامت کسی است که بسیار گرسنگی و تشنگی خورد.

* زکم خوردن کسی را تب نگیرد ز پر خوردن به روزی صد بمیرد*

رسول خدا (ص) می فرماید: معده، حوض بدن است ورگ ها بدان پیوسته اند پس هر گاه معده سالم باشد رگ ها سلامتی صادر میکنند و هرگاه معده بیمار باشد رگها بیماری صادر میکنند. (املی، ۱۳۹۲)

پرخوری:

إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: آن که در دنیا از همه مردم سیرتر است روز رستاخیز از همه گرسنه تر خواهد ماند. (نهج الفصاحه ۶۰۶)

۱۵- حسد است و حرص و شهوت سبب زبونی مرد
غضب است و کبر و کینه سبب جفا و آزار
امام علی علیه السلام فرموده اند: أَلْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعِي إِلَى التَّقْصُمِ فِي الدُّنْيَا؛ حرص و تکبر و حسادت، انگیزه های فرورفتن در گناهانند. (امام خمینی، ۱۳۹۰)

رذیلت های اخلاقی:

محدودیت های ظلمانی انسان با خصلتهای حرص، کبر، حسد و در مجموع عجب، در وجود انسان ظاهر شده است که به عبارتی دیگر ریشه های کفر این سه رذیله هستند. این سه رذیله سر منشاء تمام رذایل می باشند.
امام رضا (ع) می فرماید: اِيَّاكُمْ وَالْحِرْصُ وَالْحَسَدُ فَإِنَّهُمَا أَهْلَكَ الْأُمَّمَ السَّالِفَةَ: از حرص و حسد دوری کنید چه این دو صفت ملت هایی را در زمان های گذشته نابود کرده اند. (حجازی، ۱۳۵۵)

حسد و مفاسد آن:

وحسد عبارت است از: تمنای زوال و نابودی نعمتی از برادر خود، از نعمتهائی که صلاح او باشد خوانند. و ناگفته پیدا است که: حسد، اشدّ امراض نفسانیه، و دشوارترین همه، و بدترین رذایل، و خبیث ترین آنهاست؛ صاحب حسد خود را به عذاب دنیا گرفتار، و به عذاب و شکنجه آخرت مبتلا می سازد، زیرا که: حسود در دنیا لحظه ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست. چون که او هر نعمتی که از کسی دید دردمند می شود و چون نعمت خدا نسبت به بندگان خود بی نهایت است، و هرگز منقطع نمی شود، پس حسود بیچاره پیوسته محزون و غمناک است و اصلاً به محسود ضرری نمی رسد، بلکه ثواب و حسنات او زیاد می شود و درجات او بلند می گردد. و به جهت غیبتی که حسود از او می کند و سخنی که نباید، در حق او می گوید، وزر و وبال محسود را بر دوش خود می گیرد. و اعمال صالحه خود را به دیوان اعمال او نقل می نماید. و با وجود همه اینها چنانچه حسود به دقت تامل کند، می فهمد که: او در مقام عناد و ضدیت با رب العباد است، زیرا که: هر که را نعمتی و کمالی است از بخشش خداوند، و خواست و دلیل حکمت شامله، و مصلحت کامل اوست.

«پس حاسد فی الحقیقه دشمن خیر، و طالب شر و فساد است. پس او شریر و مفسد است و از مطالب معلوم می شود سیر آنچه مذکور شد، که حسد، بدترین رذایل و حاسد، شریرترین مردمان است، در قیامت چیزی به او نمی رسد مگر عذاب و فضیحت؛ حسود سود نمی برد و بدان که صاحب این صفت، همیشه خوار و بی مقدار است. و از این جهت است که: حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرموده است که «الْحَسُودُ لَا يَسُودُ» یعنی: «صاحب حسد، خداوند شرف و بزرگی نمی گردد» و حسود پیوسته به غصه و الم گرفتار است. و از این جهت است که سید انس و جان فرموده: «أَقَلَّ النَّاسَ لَذَةً، أَلْحَسُودُ: کمترین مردمان از حیث لذت، حسود است» چون که: مذاق طبعش همیشه از تلخی حسد متغیر است. و بر طبق این کلام است آنچه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرموده اند: «الْحَسُودُ مَغْمُومٌ»: «حسد، آدمی را به غم و اندوه مبتلا می

سازد: « یعنی خلاصه آنکه: صفت حسد، موجب عذاب و نکال اخروی، و مایه اندوه و ملال دنیوی است. و آدمی را صفتی از این ناپسندتر، و دل بیچاره را مرضی از این کشنده تر نیست.» (نراقی، ۱۳۶۲)

حسد:

ایاکم وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا يَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ. از حسد بپرهیزید. زیرا حسد کارهای نیک را می خورد چنانکه آتش هیزم را میخورد. (نهج الفصاحه حدیث ۹۸۳)

حرص:

ایاکم وَالشَّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشَّحِّ أَمْرَهُمْ بِالْبُخْلِ فَبَخِلُوا وَأَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوهُ وَأَمْرَهُمْ بِالْفُجُورِ فَفَجَرُوا: از حرص بپرهیزید که پیشینیان در نتیجه حرص هلاک شدند، حرص آنها را به بخل وارد کرد و بخیل شدند. به بریدن از خویشاوندان بریدند به بدکاری و ادارشان کرد و بدکار شدند. (نهج الفصاحه ۹۸)

شهوة:

امام حسن عسکری (ع) می فرماید: إِيْبَاكَ وَالذَّاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ فَإِنَّهُمَا تَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ: از شهوت طلبی و حب جاه بپرهیز چه این دو صفت ترا را به هلاکت میکشاند. (حجازی، ۱۳۵۵)

غضب:

أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَشَدِّكُمْ؟ أَمَلَكُمُ عِنْدَ الْغَضَبِ: می خواهید شمارا به آن کس که از همه زورمند تر است رهبری کنم؟ آن که هنگام خشم بهتر خود را نگاه می دارد. (نهج الفصاحه حدیث ۴۶)

تکبر:

إِنَّ الَّذِي يَجْرُ الثُّوبَ خَيْلَاءَ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. کسی که از روی تکبر جامه خود را (روی زمین) می کشد خدا روز رستاخیز بدو نمی نگرد. (نهج الفصاحه حدیث ۸۰۹)

و آن عبارت است از: حالتی که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر دیگران داشته باشد و در کبر باید پای دیگران در میان نیز آید تا خود را از آن برتر ببیند و این کبر صفتی است در نفس و باطن و از برای این صفت در ظاهر آثار و ثمرات چند است و اظهار آن آثار را تکبر میگویند و آن آثاری است که: باعث تحقیر شمردن دیگری و برتری بر آن گردد.

و بدانکه کبر از اعظم صفات رذیله و آفت آن بسیار و غائله آن بیشمار است چه بسیار از خواص و عوام که بواسطه این مرض به هلاکت رسیده اند و بسی بزرگان ایام که به این سبب گرفتار دام شقاوت گشته اند بزرگترین پرده ای است آدمیرا از وصول بمرتبه فیوضات، و بزرگتر پرده ایست از برای انسان از مشاهده جمال سعادت؛ زیرا که این صفت مانع میگردد از کسب اخلاق حسنه چون بواسطه این صفت آدمی در خود بزرگی می بیند که او را از تواضع و حلم و قبول نصیحت و ترک حسد و امثال اینها منع میکند بلکه خلق بدی نیست مگر اینکه از او عاجزاست بسبب فووت برتری خود و از این جهت آیات و اخبار در مذمت و انکار بر خارج از حیز شمار و تذکار است.

خدای تعالی می فرماید: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» خلاصه معنی آنکه: زنگ و چرک می فرستد خدا بر هر دل متکبری. و می فرماید: «انه لا يحبُّ المُسْتَكْبِرِينَ» یعنی: «به درستی که خدا دوست ندارد تکبرکنندگان را». و دیگر می فرماید: «سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون» معنی: «زود باشد که برگردانم از آیات خود، روی کسانی را که تکبر می ورزند». و باز می فرماید: «ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين» یعنی: «داخل شوید در درهای جهنم، در حالتی که مخلد خواهید بود در آن، پس بد مقامی است مقام متکبران.» (نراقی، ۱۳۶۲)

نگرفت هم ملالت ز خصال ناسزاوار
ز تصرفات فاسد دل خویش را به بردار
و اگر ت حیات یابد به حریم کعبه رو آر

۱۶- چل و هشت رفت سالت بشکست پرو بالت
۱۷- چوره و روش ندانی پی پیشوای خودگیر
۱۸- اگر ت نجات یابد به پناه مصطفی شو

توسل یافتن به پیامبر:

شیخ مفید در کتاب: امالی از امام محمد باقر (ع) و آن حضرت از پدران نقل میکند که رسول خدا فرموده است: هنگامی که قیامت برپا شد و اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ جای گرفتند، شخصی در میان آتش هفتاد خریف که هر خریف هفتاد سال است توقف می کند آنگاه خدا را می خواند و عرض می کند:

«یا ربّ أسألك بحقّ محمدٍ و اهل بیته لما رجمتنی» پروردگارا؛ از تو درخواست می کنم بحق محمد و آل محمد که به من رحم کنی. خداوند به جبرئیل فرمان می دهد که نزد این بنده ما برو او را از دوزخ خارج کن، جبرئیل عرض می کند: خدایا من چگونه در میان آتش فرود آیم؟ از محضر ربوبی ندا رسد که ما دستور دادیم آتش برای تو سرد و بی آزار باشد. عرض می کند: خدایا؛ محل او را در آتش نمی دانم. می فرماید: میان چاهی در سجین (که نام محل دردوزخ است) می باشد. جبرئیل فوراً به طرف دوزخ فرود آید و او را گرفتار و دربند مشاهده کند و طبق دستور الهی خلاصش نماید. آنگاه آن شخص در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی توقف کند تا چه فرمانی صادر شود؟ پروردگار عالم می فرماید: چه مدت در آتش مرا خواندی؟ عرض کند: خدایا حسابش را نمی دانم. می فرماید: اَمَّا وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ لَا مَا سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِمْ عِنْدِي لَأَطَلْتَ هَوَانِكَ فِي النَّارِ، ولكنّه حتم علی نفسی ان لا یسألنی عبدٌ بحقّ محمدٍ و اهل بیته الاّ غفرت له ما کان بینی و بینی، وَ قَدْ غَفَرْتَ لک الیوم، ثمّ یومر به الی الجنّة. به عزت و جلالم سوگند؛ اگر مرا به حق عزیزانم و حرمت ایشان قسم نمی دادی هنوز باید برای مدت طولانی در آتش می ماندی، ولی بر خودم واجب کرده ام که هر کس به حق محمد و اهل بیت او قسم دهد گناهان او را ببخشم و او را بیامزم، و امروز ترا آموختم. سپس دستور دهد که او را به بهشت وارد کنند. (مستنبط، ۱۳۹۰)

به فضول ناتمامان دل و عقل و هوش مسپار
چو به کوی وحدت آیی برهی ز شرک ناچار
که بدان مدد بیایم ز ره و رضات هنجار

۱۹- به "چهار یار احمد اگر اعتقاد داری
۲۰- تو ز حولی که هستی بد و نیک را دویینی
۲۱- ملکا و پادشاهها مددی دهم ز فیضت

الگوی انسان کامل:

راضی به رضای خدا بودن در حدیثی از امام رضا(ع):

هر کس به روزی خدا خشنود باشد بر آن که از دستش می رود اندوهگین نگردد. (نهج البلاغه حکمت ۳۴۹)
در بیان طریق تحصیل رضا:

طریق تحصیل رضا آنست که: سعی کند در تحصیل محبت الهی به تدوام ذکر خدا در قلب و فکر در عجایب صنع او و تدبیر در حکم و مصالحی که در مخلوقات قرار داده و بمواظبت بر طاعت و عبادت و تضرع و زاری با کم نمودن علایق دنیوی و عوایق نفسانی تا محبت او بمرتب رسد که محو خیال دوست گردد و چنان مست باده ی محبت گردد که احساس ألم مصائب و بلاها نکند همچنانکه عاشق شیدا که از همه حالات عشق لذت می یابد و بر آنچه در اقلیم عشق بر او دشوار شود مبتهج و مسرور میگردد، و میگوید: *گرتیغ بارد از کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم الله*

و از جمله طریق تحصیل مقام رضا آنست که: تأمل و اندیشه کند در اینکه خود از همه غافل و بعاقبت هر امری جاهل و نادان است و خداوند عالم که آفریدگار و خالق او است بخیر و صلاح هر امری غیر او و لطف و رأفت او نسبت به هر کسی از حد بیان خارج است پس آنچه در حق هر کسی مقدر نموده البته خیر و مصلحت او در آنست اگر چه خود حکمت آن را نفهمد.

- * سر قبول بیاید نهاد و گردن طوع که آنچه حاکم عدل کند همه داد است*
- علاوه بر اینکه تدبیر نماید که از نارضایی او هر چه می آید و سخط و کراهت او چه فایده میبخشد نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده میشود و نه بجهت تسلی قلب او تغییر اوضاع کارخانه هستی میشود.
- * در دایره هستی مانقظه تسلیمیم رأی آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی*
- و بر حسرت گذشته و تشویش برآینده و تدبیر کار چیزی بجز تزییع روزگار و بردن برکات وقت مترتب نمیگردد.
- * رضا بداده بده و زجین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشوده است*
- و باید طالب مرتبه رضا آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا رسیده ملاحظه نماید و احادیثی که در اجر و ثواب مصیبت وارد شده مطالعه کند و بداند که هر رنجی را گنجی در عقب و هر محنتی را راحتی در پیش است و هر بلائی را اجری و هر مصیبتی را ثوابی است، و از این سبب بود که: مقربان و بار یافتگان بارگاه بانواع بلاها مبتلا بودند و دوستی از دوستان درگاه نیست که سر او بخنجر تسلیم بریده نباشد و هیچیک از مقربان بارگاه نیست که در بادیه محبت خارهای مصیبت بیای او نخلیده باشد محرمی از محرمان قدس را نیافتیم که چهره او از خوناب جگر سرخ نشده باشد و صدیقی از صدیقان نشنیدیم که به سیلی عناء رخسار او کیبود نشده باشد پس آدمی باید به امید ثواب های پروردگار چون مردان مردیبانان بلا را بقدم صبر بپیماید و دشواری های این راه را بر خود سهل و آسان نماید چون مریضی که متحمل حجامت و فصد و خوردن دواهای گرم و سرد میگردد و مانند تاجری که بارگران سفرهای دور و دراز به امید سود میکشد. (نراقی، ۱۳۶۲)
- ۲۲- گرم ز زندگانی قدری دگر نمانده است
بیر از دماغ نفسم هوس و فضول پندار
- ۲۳- به خزانه خود ره اگرم دهی جزایت
ز رهی که شرع گوید؛ نه ز شاعری و اشعار
- ۲۴- به دونان که قوتم آید چه کنم مدیح دونان
چو تو روزیم رسانی چه کنم ثنای آغیار

ضمانت روزی:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم میکند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، خدا کفایت امرش را میکند. خداوند فرمان خود را به انجام میرساند و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (آیه ۲ طلاق)

...عِيَالِهِ الْخَلَائِقِ، ضمن ارزاقهم، و قَدَرَ أَقْوَاتَهُمْ: مردم نانخور های خداوند هستند خداوند روزی آنها را ضمانت و خوراکشان را مقرر کرده است. (خطبه ۹۱ نهج البلاغه)

رزق و روزی:

هر که تنها به خداوند امید ببندد، خداوند همه چیزش را فراهم می کند از جایی روزی او را می رساند که آن را به حساب نمی آورد و هر کس فقط به دنیا امید ببندد خداوند او را به دنیا و می گذارد. (طباطبایی نسب، ۱۳۸۵)

مُقَدَّرُ بُوْدِنِ رُوْزِي:

قوله: وَلَا يُلْوِمُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ مِنْ فَضْلِهِ، در این عبارت دو احتمال داده اند: یکی آنکه مراد آن است که: شکایت و مذمت و نکوهش از مردم در ترک کردن آنها نکنند؛ زیرا که این امری است که در تحت قدرت و تقدیرات الهی است و خدای تعالی روزی او را در آن بخشش عطا نفرموده است.

و کسی که اهل یقین است تقدیرات الهی را می داند پس هیچ کس را ملامت نمیکند. و این احتمال را جناب محقق فیض رحمه الله انجام داده اند و جناب محدث خبیر، علامه مجلسی آن را نیز تقویت فرموده اند. و احتمال دیگری نیز جناب فیض، رحمه الله آن است که: ملامت و سرزنش نکند آنها را بر آنچه حق تعالی به آنها اعطاء و بخشش فرموده؛ زیرا که خدای تعالی مردم را در مراحل مختلف مورد آزمایش قرار داده، و کسی را در آن نباید ملامت و سرزنش کرد و این نظیر روایتی است که می فرماید:

اگر مردم بدانند خداوند چگونه مردم را خلق فرموده، ملامت نکند کسی را، جناب محدث مجلسی فرموده است: پنهان نیست بُعد این احتمال؛ مخصوصاً به ملاحظه تعلیل به آنکه: فَإِنَّ الرَّزْقَ بَلْ يَسْوِقُهُ:

لذا این احتمال دوم خیلی مناسب تر از احتمال اول است، و خصوصاً به ملاحظه همین تعلیل ذکر شده است؛ زیرا که: ملامت بر مرم در فقر و تنگی معاش وقتی توان کرد که رزق تحت اختیار آنها باشد و سعی و کوشش اسباب توسعه گردد آنگاه انسان بگوید من سعی کردم و کوشش نمودم و تو نکردی و به تنگی معاش مبتلا شدی. ولی اهل یقین می دانند که تحصیل و حرص آنها رزق را سوق ندهد، پس دیگران را ملامت نکند. (امام خمینی، ۱۳۹۰)

۲۵- خجلم ز خواب غفلت که عجب دراز کردم
تو توانی ای تو هم تو، توکنم ز خواب بیدار

غفلت:

أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَعَيَّزْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالِ الْإِلَهِ حَالًا: غافل تر از همه مردم کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد. آفات غفلت از جهت حقیقی زندگی:

حضرت علی(ع) فرمودند: «وَأَعْلَمُ أَنْ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ، وَ قَدْرٍ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ. فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونُ ثِقْلًا ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيَّكَ»، فرزندم آگاه باش که راهی بس طولانی و دشوار در پیش داری و در پیمودن آن راه از کردار پسندیده و توشه‌ای چندان که تو را سبکبار به منزل برساند بی‌نیاز نیستی، پس خویشتن را گران‌بار مساز که آن وبال تو خواهد شد و تو را از ادامه‌ی راه باز می‌دارد.

*دلا راه تو پر پیچ و خطر بی
گذرگاه تو بر اوج فلک بی*

فراموشی از اعمال خود، و غفلت از محاسبه آنها:

و این سبب کلی هلاکت اکثر مردمان و خسران ایشان است، زیرا تاجر اگر هر چندی یک دفعه به حساب خود نرسد و دخل و خرج خود را موازنه ننماید و سود و زیان خود را مقابله نکند و محاسبه کارکنان و شرکای خود را نتواند، در اندک وقتی همه سرمایه او برباد می رود و تهی دست و بیچاره می ماند. پس همچنین آدمی اگر هر چندی یک مرتبه به محاسبه اعمال اعضاء و جوارح خود نپردازد و طاعات و حسنات خود را موازنه نکند و سود و زیان عمر خود را که سرمایه اوست ملاحظه ننماید عاقبت امر او به او هلاکت منجر می شود. (نراقی، ۱۳۶۲)

بحث و نتیجه‌گیری:

هنگامی که اشعار قمرخوانده میشود در ابتدا معلوم نیست که از آیات و روایات واحادیث و یا داستان های قرآنی استفاده کرده باشد. اما با اندکی وفور و دقت در می یابید که بسیاری از اشعارش به بعضی آیات قرآنی اشاره دارد و این نشانه تبخّر و دقت نظر این شاعر گمنام در آیات قرآن است. برای نمونه میتوان به بیت زیر اشاره کرد:

ز می غرور مستی مکن ای زبون شیطان
پدرت خلیفه بوده است خُلْفی بُدی تو زنهار
این بیت اشاره دارد به تلمیح آیه: (۳۰) سوره بقره که معروف است به: «آیه خلافت» (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) و به یاد آر وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی

گماشت که در آن فسادکنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من چیزی می دانم (از اسرار خلقت بشر) که شما نمی دانید.

منابع:

۱. اردستانی، احمد صادق، پانصد حدیث، ۱۳۷۶، پانصد حدیث، چاپ چهارم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. امام خمینی، چهل حدیث، ۱۳۹۰، چاپ پنجاه و سوم، تهران، انتشارات عروج.
۳. آملی، جواد، مفاتیح الحیاء، ۱۳۹۲، چاپ شانزدهم، قم انتشارات اسراء.
۴. بینش، تقی، ۱۳۶۳، دیوان نظام الدین محمود قمر اصفهانی، چاپ اول، مشهد، انتشارات باران
۵. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، ۱۳۸۷، چاپ دوم، مشهد، انتشارات عصر ظهور .
۶. حجازی، محمد حسین، چهل سخن، ۱۳۵۵، چاپ دوم، تهران، انتشارات فجر.
۷. خلیلی، مصطفی، نقش نماز در شخصیت انسان، ۱۳۹۰، چاپ دهم، قم انتشارات زائر.
۸. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۹۳، سیره نبوی (منطق عملی) چاپ پنجم، تهران، انتشارات دریا.
۹. دهقان، اکبر، یکصد و چهارده نکته از قرآن کریم درباره نماز، ۱۳۸۴، چاپ دوم، تهران انتشارات ستاد اقامه نماز.
۱۰. رضی، سید شریف، ۱۳۸۹، مترجم محمد دشتی، نهج البلاغه، چاپ دهم، تهران. انتشارات پیام عدالت.
۱۱. صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس، جلد سوم بخش اول .
۱۲. طباطبایی نسب، محمدرضا، الگوهای رفتاری پیامبر اعظم، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران، انتشارات آرام دل .
۱۳. طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۷۴، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، تفسیرالمیزان، قم، انتشارات اسلامی.
۱۴. فغالی، محمدتقی، سبک زندگی رضوی، ۱۳۹۴، چاپ اول، مشهد، انتشارات بین المللی فرهنگی هنری امام رضا(ع).
۱۵. قرائتی، حاج شیخ محسن، تفسیرنور، ۱۳۸۳، چاپ هشتم، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، جلد هفتم
۱۶. قرائتی، حاج شیخ محسن، تفسیرنور، ۱۳۸۳، چاپ دهم، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، جلد اول.
۱۷. کلینی رازی، ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق، ۱۳۷۷، اصول کافی، انتشارات ولی عصر، تهران جلد دوم.
۱۸. مستنبط، سید احمد، ۱۳۹۰، قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام، چاپ نهم، انتشارات سلمان فارسی.
۱۹. نراقی، ملا احمد، معراج السعادت، ۱۳۶۲، چاپ دوم، تهران انتشارات رشیدی.
۲۰. همایی، استادجلال الدین. فنون بلاغت و صناعات ادبی، (صنایع بدیع و سرقات ادبی) ۱۳۶۴، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران، جلد دوم